

نقش انسان‌شناسی در فلسفه اخلاق کانت

محمد رضا عبدالله‌نژاد^۱
سمیه رفیقی

چکیده

اکثریت قریب به اتفاق کسانی که به تحقیق درباره فلسفه اخلاق کانت مشغول‌اند کانت را به دلیل مباحث موجود در بنیادهای مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی، به عنوان فیلسوفی می‌شناسند که مخالف این دیدگاه است که «انسان‌شناسی و مطالعه تجربی ماهیت انسان نقش مهمی در اخلاق دارد.» به این دلیل، آن‌ها فلسفه اخلاق کانت را به سبب عدم توجه به امور تجربی، صوری یا محض تلقی کرده، به انتقاد از آن می‌پردازند؛ ولی آیا می‌توان به جد ادعا کرد که کانت در مباحث اخلاقی خود هیچ نقشی برای تجربه قائل نشده است؟ نگاهی دقیق بر کل آثار کانت نشان می‌دهد که فلسفه اخلاق کانت کاملاً محض نیست؛ چرا که او در برخی از آثار خود، از جمله متافیزیک اخلاق، انسان‌شناسی از منظر پراگماتیکی و درس‌گفتارهای درباره اخلاق، از ضرورت وجود پایه‌های تجربی در اخلاق سخن گفته، از آن به عنوان انسان‌شناسی اخلاقی یاد می‌کند.

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۳۰ ؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۳

^۱. عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز، abdollahnejad@tabrizu.ac.ir

. کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه تبریز

بنابراین انسان‌شناسی اخلاقی کانت با نشان دادن راهکارها و موانع تجربی رسیدن انسان به سطح اخلاقی به انسان‌ها کمک می‌کند تا با شناخت آن‌ها به هدف نهایی خود، یعنی آزادی و شخصیت نیک، دست یابند. در این مقاله تلاش شده است ضمن معرفی این بخش مبهم اخلاق کانت، نشان داده شود که فلسفه اخلاق کانت نه تنها صوری نیست؛ بلکه از پایه‌های تجربی نیز برخوردار است.

واژگان کلیدی: فلسفه اخلاق، انسان‌شناسی اخلاقی، انسان‌شناسی پراگماتیکی، استعدادهای طبیعی، تعلیم و تربیت.



مقدمه

اغلب کسانی که با فلسفه اخلاق کانت آشنا هستند بعید می‌دانند که انسان‌شناسی و مطالعه تجربی ماهیت انسان، نقش مهمی در فلسفه اخلاق کانت داشته باشد. شاید این امر به خاطر برخی سخنان کانت در یکی از مشهورترین آثار اخلاقی‌اش است که می‌گوید:

بسیار ضرورت دارد که فلسفه اخلاق محضی داشته باشیم که کاملاً از هر نوع انسان‌شناسی و امور تجربی، پاک و عاری بوده ... و لذا کل فلسفه اخلاق مبتنی بر بخش محض آن باشد و هنگام کاربرد، کوچکترین تأثیری از انسان‌شناسی نپذیرد. (Kant, 1993, p.389, 427)

اما این گفته کانت، در دوران پس از خود؛ یعنی از هگل تا ویلیامز، مورد انتقادات بسیاری قرار گرفت و فلسفه اخلاق او به خاطر طرد نگرش‌های زیست‌شناختی، تاریخی و روان‌شناختی عناوینی چون «صورتگرایی پوچ» و یا «کلیت انتزاعی» به خود گرفت و باعث شد بسیاری از منتقدان بویژه موافقان نظریات فضیلت‌محور در اخلاق معاصر، اغلب نظریه اخلاقی کانت را به دلیل عدم توجه کافی به مسائلی چون شخصیت، فضیلت و غنای حیات انسانی مورد انتقاد قرار دهند. همچنین بسیاری از طرفداران آثار اخلاقی کانت نیز بر این امر تأکید داشتند که انسان‌شناسی نمی‌تواند هیچ نقشی در فلسفه اخلاق او داشته باشد و در این امر با منتقدان همراه شدند. آیا به‌راستی می‌توان گفت که کانت هرگز به این امر اعتقاد نداشته است که تحقیقات انسان‌شناختی، ضرورتی برای عمل اخلاقی ندارند و اینکه ماهیت تجربی انسان نمی‌تواند نقش با ارزشی برای نظریات اخلاقی داشته باشد؟

با این حال دیدگاه کانت درباره اهمیت انسان‌شناسی برای اخلاق، بسیار متفاوت از این انتقادات و نیز تفسیرهای مفسران است؛ چرا که در نظر او فلسفه اخلاق نیز همانند فلسفه طبیعی، بخشی تجربی دارد که کانت آن را «انسان‌شناسی اخلاقی» می‌نامد. (Kant, 1997, p.599) او در یکی از درس‌گفتارهای اخلاقی خود می‌گوید:

¹. charachter

². Moral Anthropology

متافیزیک اخلاق را تنها می‌توان بخش نخست اخلاق به‌شمار آورد و بخش دیگر آن اخلاق کاربردی است که به بررسی اصول تجربی می‌پردازد ... انسان-شناسی اخلاقی به بحث دربارهٔ اصول تجربی اخلاق انسان‌ها می‌پردازد. اخلاق محض مبتنی بر مجموعه‌ای از قوانین ضروری است که نمی‌توانند پایه و اساس قوانین خاص انسان‌ها باشند؛ بلکه این اصول و قوانین خاص مبتنی بر آن در انسان‌شناسی اخلاقی است که عنوان «اخلاق» را به خود می‌گیرند. (Kant, 1991, p.599)

حال این بخش مبهم متافیزیک اخلاق چیست؟ بخشی که تا اندازه‌ای همواره از دید منتقدان و حتی محققان آثار کانت پنهان مانده است؟ آن را در کدام بخش از فلسفه کانت می‌توان یافت؟ ارتباط آن با بخش شناخته شدهٔ اخلاق کانت چیست و چه اهمیتی برای آن دارد؟ این‌ها سؤالاتی هستند که در این مقاله تلاش می‌شود تا به آن‌ها پاسخ داده شود.

مسئله مهمی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که کانت در هیچ کدام از آثار خود، به صراحت دربارهٔ انسان‌شناسی اخلاقی سخنی نگفته است. البته او آثاری در رابطه با انسان‌شناسی دارد و حتی در طی سالیان متممادی به تدریس در این رشته پرداخته است؛ ولی آیا می‌توان در این مباحث، معنایی برای انسان‌شناسی اخلاقی یافت؟ برای پاسخ به این سؤالات در ابتدا نگاهی مختصر به مباحث انسان‌شناسی کانت خواهیم انداخت تا در ادامه ببینیم که آیا این مباحث همان انسان‌شناسی اخلاقی می‌باشند و آیا می‌توان در آن‌ها به دنبال نظریاتی بود که فلسفهٔ اخلاق او را در برابر انتقادات وارده حفظ نماید؟

به هنگام بررسی ارتباط میان اخلاق و انسان‌شناسی کانت باید به این نکته توجه کرد که دیدگاه‌های او در این باره ثابت نبوده است؛ چرا که مفاهیم اخلاق و انسان‌شناسی و ارتباط میان آن‌ها در طول سال‌ها برای او آشکار شده است. نخست اینکه کانت در دوران ماقبل انتقادی خود نگاهی تجربی به اخلاق داشت؛ لذا طرح فلسفهٔ انتقادی او که مباحث مربوط به اخلاق محض را در آنجا مطرح می‌کند به تدریج از دهه ۱۷۷۰ به بعد شکل گرفته است. در این دوره است که کانت تصمیم می‌گیرد «تا تحقیقات خود دربارهٔ فلسفهٔ اخلاق محض را بدون استناد به اصول تجربی تکمیل کند.» (Louden, 2009, p.66) دوم اینکه شکل‌گیری ارتباط میان اخلاق و انسان‌شناسی بیش از سی سال به طول

انجامیده است. در واقع با انتشار *متافیزیک/اخلاق* در سال ۱۷۹۷ بود که بحث کاربرد فلسفه اخلاق در زندگی انسان، یا به عبارت دقیق‌تر، ارتباط میان فلسفه اخلاق و مطالعات تجربی و انسان‌شناختی بر روی انسان مطرح گردید. (Kant, 1991, p.64)

۱. انسان‌شناسی پراگماتیکی

زمانی که کانت در سال ۱۷۷۲ تدریس انسان‌شناسی را در دانشگاه کونیگسبرگ آغاز کرد، این رشته هنوز به عنوان یک رشته مستقل دانشگاهی معرفی نشده بود و کانت نخستین کسی بود که به تدریس آن پرداخت. کانت با ارائه این مباحث می‌خواست حقایق علمی را درباره جهان بیرونی و درونی به دانشجویان خود معرفی کند و به آنها کمک کند تا جایگاه خود را در جهان طبیعی و فرهنگی بیابند. به عبارت دیگر هدف اصلی، آماده کردن دانشجویان برای واقعیات اجتماعی، پراگماتیکی و عملی بود. همانطور که وی در سال ۱۷۷۳ در طی نامه‌ای به *به مارکوس هرز* می‌نویسد:

زمستان امسال بار دومی است که به تدریس انسان‌شناسی خواهم پرداخت؛ رشته‌ای که اینک درصدد هستم تا آن را به یک رشته دانشگاهی تبدیل کنم. هدف من این است که از طریق آن، مبانی تمامی علوم را که با اخلاق، روابط اجتماعی، شیوه تعلیم و تربیت و هر آنچه را که مربوط به عمل است نشان دهم. (Louden, 2009, p.67)

البته نکته قابل توجه در انسان‌شناسی کانت این است که وی رویکرد خاص خود به انسان‌شناسی را «پراگماتیکی» نامیده است و این رویکرد او به نحو بارزی متفاوت از نظام‌ها و مکاتب فکری بود که به بررسی این موضوع می‌پرداختند؛ چراکه کانت درصدد بود تا با مطالعه انضمامی انسان، تعریفی از او براساس اعمال و توانایی‌هایش ارائه دهد؛ به نحوی که وی انسان‌شناسی پراگماتیکی خود را همچون علمی تعریف می‌کند که به بررسی این امر می‌پردازد که «انسان به عنوان فاعل مختار، چه می‌تواند از خود بسازد، چه باید بسازد و چه ساخته است.» (Kant, 1974, p.119)

همچنین آیا می‌توان انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت را با انسان‌شناسی اخلاقی او یکی دانست؟ شاید بررسی معانی اصطلاح «پراگماتیکی» بتواند در این راه چاره‌گشا باشد. از این رو در ابتدا نگاهی خواهیم انداخت به این معانی و سپس به این مسأله باز خواهیم

گشت که آیا می‌توان در انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت، نظریاتی در رابطه با انسان‌شناسی اخلاقی او یافت؟

۲. معانی اصطلاح پراگماتیکی

۲-۱. پراگماتیک در برابر فیزیولوژیکی^۱

کانت دیدگاه انسان‌شناسی خود را در برابر دیدگاه‌های فیزیولوژیکی قرار می‌دهد که تنها به بررسی این امر می‌پردازند که «طبیعت از انسان چه ساخته است؟» در حالی که انسان‌شناسی پراگماتیکی این موضوع را بررسی می‌کند که «انسان در مقام موجودی با اعمال آزاد، از خود چه می‌سازد، چه می‌تواند بسازد و چه باید بسازد؟» (Kant, 1974, p.119) انسان‌شناسی فیزیولوژیکی تنها به بررسی وظایف اعضاء انسان می‌پردازد و با اهداف و مقاصد انسان کاری ندارد.

پزشکان از آنجایی که کاری با اهداف انسان‌ها ندارند، می‌توانند از فیزیولوژی استفاده کنند؛ اما انسان‌هایی که می‌خواهند از دانش انسان‌شناسی استفاده کنند تا اهداف خود را محقق سازند، نمی‌توانند از این علم استفاده نمایند؛ بلکه آن‌ها باید تلاش کنند تا با شناخت بیشتر انسان بر اساس اعمال و کارهایی که انجام می‌دهد، به شناخت بهتری از خود دست یافته، از این دانش برای رسیدن به جایگاه اجتماعی و فرهنگی خود در جهان دست یابند. [۱]

۲-۲. پراگماتیک در برابر اسکولاستیک

از نظر کانت، دانش اسکولاستیک دانشی است که فقط در مدارس و دانشگاه‌ها کارایی دارد و هیچ کاربردی در زندگی انسان‌ها ندارد؛ در حالی که انسان‌شناسی پراگماتیکی، باعث ارتقا روشنفکری در زندگی عادی انسان‌ها می‌گردد. (Ibid, p.73) به عبارت دیگر دانش اسکولاستیک به عنوان یک دانش نظری، هرگز از طریق مشارکت و درگیری با جهان (انسان‌ها و اشیاء) بدست نمی‌آید. این دانش هیچ‌وقت وارد بازی جهان

¹. Physiological

نمی‌شود و فقط تماشاگر و ناظر صرف جهان است. در حالیکه دانش پراگماتیکی به عنوان یک دانش عملی، از طریق درگیری و تعامل با جهان حاصل می‌شود. در واقع شناخت پراگماتیکی از ماهیت انسان به معنای «درگیر شدن با بازی جهان»، «تعامل با جهان» و «جهان داشتن» است. (Wood, 1999, p.204) به همین دلیل دانش اسکولاستیک به دلیل داشتن وجه نظری فقط در دانشگاه‌ها و در بحث و نظوروری به کار می‌رود و تا زمانیکه در زندگی عادی انسان‌ها کاربردی نداشته باشد، هیچ فایده‌ای از آن حاصل نخواهد شد.

کانت هدف خود را از ارائه انسان‌شناسی، کسب دانشی می‌داند که از طریق آن می‌توان

«به عناصر پراگماتیکی تمامی علوم و مهارت‌ها دست یافت، به طوری که آن‌ها نه تنها در دانشگاه؛ بلکه در زندگی نیز مفید و سودمند باشند و از طریق آن‌ها، دانشجویان تحصیل کرده با مرحله‌ای از سرنوشت خودشان؛ یعنی جهان آشنا گردند.» (Ibid, p.112)

او بعدها بر این امر تأکید می‌ورزد که پس از آموزش اسکولاستیک، باید به شناخت جهان پرداخت و تنها در صورتی می‌توان آن را دانش پراگماتیکی نامید که شامل شناخت انسان‌ها به عنوان شهروند جهان باشد. بنابراین می‌توان گفت که انسان‌شناسی کانت، دانش جهانی است که به شناخت ماهیت انسان‌ها می‌پردازد.^[۲]

۲-۳. پراگماتیک به معنای استفاده از دیگران

در واقع می‌توان گفت که انسان‌شناسی پراگماتیکی به معنای استفاده کامل از دانشی است که فرد کسب کرده است؛ اما مهمترین کاربردی که کانت بر آن تأکید دارد، مهارت استفاده از انسان‌های دیگر است؛ با استفاده از شناختی که ما از انسان‌های دیگر به دست می‌آوریم، می‌توانیم از آن‌ها برای رسیدن به اهداف خودمان استفاده کنیم. در واقع در این معنای خاص، پراگماتیکی را می‌توان به معنای استفاده ماهرانه از انسان‌های دیگر برای رسیدن به اهداف خود دانست. (Ibid, p.322) کانت معتقد است که ما با

¹. scholastic

شناخت نحوه تفکر و توانایی‌های انسان‌هایی که با آن‌ها در ارتباط هستیم، بهتر می‌توانیم از آن‌ها بهره ببریم و انسان‌شناسی این امر را به ما می‌آموزد. بنابراین می‌توان گفت که انسان‌شناسی پراگماتیکی دانشی است که این هنر را به انسان می‌آموزد که چگونه بر دیگران تأثیر بگذارد و از آنها مطابق خواسته‌های خود استفاده نماید.^[۳] (Louden, 2009, p.68)

۴-۲. پراگماتیک به معنای تدبیر^۱

در نهایت انسان‌شناسی پراگماتیکی را می‌توان به معنای آموزه تدبیر دانست که به معنای توانایی استفاده از دانش به دست آمده از ماهیت انسان‌ها، برای ارتقاء خیر و رفاه خود فرد و انسان‌های دیگر می‌باشد؛ «توانایی انتخاب ابزارهایی که به کسب والاترین سعادت‌ها می‌گردد. (Kant, 1993, p.4761)

سعادت را می‌توان به معنای برآورده شدن تمامی خواسته‌های انسان در نظر گرفت که برای دستیابی به این امر، انسان باید موجودی آزاد باشد. در واقع تحقیقات انسان‌شناختی به فرد کمک می‌کند تا بداند که چه چیزهایی مردم را به سعادت می‌رساند و ابزارهای لازم و موثق برای رسیدن به سعادت چه چیزهایی هستند و اینکه چگونه می‌توان توانایی‌های فرد را برای دستیابی به امور سعادت‌آمیز تقویت نمود و این‌ها مواردی هستند که می‌توان آن‌ها را در انسان‌شناسی یافت.

۳. انسان‌شناسی اخلاقی

از هر کدام از این معانی که برای اصطلاح پراگماتیکی بیان شد، می‌توان معنایی اخلاقی به دست آورد. بنابراین آیا می‌توان گفت که انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت، همان جزء عملی متافیزیک اخلاق محسوب می‌گردد؟ هر کسی و حتی خود کانت به عنوان فیلسوفی که معتقد است باید انسان‌های دیگر را به عنوان غایت فی نفسه در نظر گرفت و نه یک ابزار، به جد اعتقاد دارد که انسان‌شناسی عملی یا اخلاقی با انسان‌شناسی

¹. cosmopolitan

پراگماتیکی یکی است و هیچ تفاوتی بین آنها وجود ندارد.^[۴]

انسان‌شناسی پراگماتیکی به ما نشان می‌دهد که ما چگونه می‌توانیم از دانشی که درباره ماهیت انسان‌ها کسب کرده‌ایم، برای رسیدن به اهداف خودمان استفاده کنیم و این در حالی است که این اهداف هر چیزی می‌تواند باشد. به‌عنوان نمونه، فروشندگان کالا می‌توانند از این دانش خود برای فروش کالاهای غیرضروری به انسان‌های دیگر استفاده کنند و یا سیاستمداران می‌توانند از آن برای دستیابی به اهداف شخصی خودشان و استثمار انسان‌های دیگر استفاده کنند. بنابراین پذیرش اینکه انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت با انسان‌شناسی اخلاقی او یکی است چندان هم دشوار نیست، به شرطی که ما از دانش به‌دست آمده از ماهیت انسان‌ها برای دستیابی به اهداف اخلاقی استفاده کنیم و انسان‌شناسی اخلاقی را زمانی در انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت خواهیم یافت که این قابلیت را تحقق ببخشیم که از دانش خودمان برای اهداف اخلاقی استفاده کنیم. (Ibid, p.389) پس می‌توان گفت بررسی قوانین اخلاقی، در صورتی که نتوان انسان‌ها را برای استفاده از آن‌ها آماده ساخت، هیچ فایده‌ای ندارد.

۴. نقش انسان‌شناسی در اخلاق

همان‌طور که دیدیم انسان‌شناسی پراگماتیکی با استفاده اخلاقی از دانش به‌دست آمده از ماهیت انسان‌هاست که تبدیل به انسان‌شناسی اخلاقی می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که تمامی وجوه انسان‌شناسی پراگماتیکی این قابلیت را دارند که جنبه اخلاقی به خود بگیرند. این امر در صورتی تحقق می‌یابد که از تمامی این وجوه برای دستیابی به اهداف اخلاقی استفاده کنیم. از این‌رو می‌توان گفت که انسان‌شناسی اخلاقی نوعی انسان‌شناسی نیست که نیاز به کاربرد امر مطلق متعین در موقعیت‌های انضمامی و تجربی را داشته باشد؛ یعنی نقش انسان‌شناسی اخلاقی این نیست که از طریق آن قدرت حکم انسان‌ها درباره قوانین اخلاقی از طریق تجربه تقویت گردد تا از این طریق بتوان ثابت کرد که این قوانینی در چه مواردی جنبه کاربردی به خود می‌گیرند؛ چرا که اگر این تنها نقش انسان‌شناسی می‌بود، در این صورت نیازی به تحقیق بر روی عامل اخلاقی که فی‌نفسه مستعد تأثیرپذیری از عوامل تجربی می‌باشد، وجود نداشت.

کانت نقش دیگری برای انسان‌شناسی در نظریه اخلاقی خود در نظر گرفته است؛ او در کتاب *مبانی متافیزیک اخلاق* می‌گوید که انسان‌شناسی اخلاقی، راه مهم دسترسی به اراده انسان‌های دیگر را نشان می‌دهد. (Ibid, p.398) البته این نقش را بهتر می‌توان در *متافیزیک اخلاق* یافت:

«انسان‌شناسی اخلاقی ... تنها به بررسی شرایطی ذهنی در ماهیت انسان‌ها می‌پردازد که به اجرایی شدن قوانین متافیزیک اخلاق کمک می‌کنند و یا مانع [از تحقق آن‌ها] می‌گردند.» (Kant, 1991, p.217)

همچنین در درس گفتارهای اخلاقی خود، تفاوت بین فلسفه عملی و انسان‌شناسی را این‌گونه توضیح می‌دهد که

«بررسی قوانین [در فلسفه عملی] استفاده‌ای نخواهد داشت، اگر فرد نتواند انسان‌ها را برای تبعیت از آن‌ها آماده گرداند [که به دانش انسان‌شناسی بستگی دارد]. از این‌رو این دو علم کاملاً به همدیگر وابسته هستند. (Kant, 1997, p.249)

بنابراین انسان‌شناسی اخلاقی را نمی‌توان به معنای کاربرد قانون اخلاقی دانست؛ بلکه این نوع انسان‌شناسی به بررسی شرایطی ذهنی می‌پردازد که به تقویت و عملی شدن اصول اخلاقی کمک می‌کنند؛ یعنی انسان‌شناسی اخلاقی به بررسی عواملی در ماهیت انسان‌ها می‌پردازد که می‌توانند به اتخاذ اصول اخلاقی کمک کنند و یا مانع از این کار گردند. بنابراین در ادامه به بحث درباره این عوامل می‌پردازیم و این امر می‌تواند کمک کند تا بدانیم که چگونه انسان‌شناسی، نظریات اخلاقی کانت را غنی‌تر می‌سازد.

۵. راهکارها و موانع

همان‌طور که دیدیم نقش انسان‌شناسی اخلاقی در فلسفه اخلاق کانت، طرح مباحث مربوط به عوامل تجربی است که وی آن‌ها را به عنوان راهکارها و موانع تحقق اخلاق در انسان معرفی می‌کند. به عبارت دیگر ویژگی‌ها و خصوصیات در نهاد انسان‌ها وجود

¹. Hinderance and Helps

دارد که بعضی از آن‌ها عمل به اصول اخلاقی را برای انسان دشوار می‌سازند، در عین حال، گروهی دیگر به رشد اخلاقی انسان‌ها کمک می‌کند. در این بخش، به بررسی برخی از این عوامل می‌پردازیم:

۵-۱. موانع

۱-۱-۵. انفعالات و تأثرات^۱

یکی از مواردی که مانع رشد اخلاق انسان‌ها می‌گردد، انفعالات و تأثرات می‌باشند. از آنجایی که انفعالات و تأثرات مانع استقلال عقل و رسیدن آن به فضیلت هستند، لذا تحقیق درباره آنها ضرورت دارد. (Ibid, p.408) انفعالات و تأثرات با در نظر گرفتن شیوه بازدارندگی شان و همچنین نحوهٔ معالجه‌ای که متخصصان روان برای درمان آن‌ها در نظر می‌گیرند، از همدیگر متمایز می‌گردند. عقل به سختی می‌تواند بر تأثرات غلبه داشته باشد و حتی در مواردی از این امر ناکام می‌ماند. در حالی که انفعالات که به احساسات لذت و الم برمی‌گردند، با اینکه قدرت فکر و تأمل را از انسان می‌گیرند، امید درمان آنها وجود دارد، بخوبی می‌توان از آن‌ها جلوگیری کرد، به آسانی فراموش می‌گردند و هم‌چنین راه‌های زیادی برای پیشگیری آنها وجود دارد. برای نمونه می‌توان با دوری کردن از نمایش‌نامه‌ها و رمان‌های عاطفی و همچنین اندرزه‌های اخلاقی سطحی و کم‌مایه و همچنین اندرزهایی که باعث گسترش تحقیر و چاپلوسی می‌گردند جلوی آنها را گرفت. (Kant, 1987, p.272)

۲-۱-۵. عادت‌ها

عادت‌ها «از ارزش اخلاقی اعمال نیک می‌کاهند و باعث محدود شدن آزادی ذهن ما می‌گردند. علاوه بر این، موجب می‌شوند که عمل یکسانی بدون هیچ تفکری دربارهٔ آن به طور مکرر تکرار شود.» (Ibid, p. 28)

درحالی که در هر موقعیت جدیدی نیاز هست که ما برای ارزیابی آن موقعیت و حکم

¹. Passions and affects

¹. Habits

صحیح و فهم دقیق آن از عقل خودمان بهره بگیریم. در واقع انجام عمل برطبق عادت، مانع از شناخت حقیقی یافته‌های عقل می‌گردد. انسانی که از روی عادت از امور مختلف روی برمی‌گرداند، «نمی‌تواند برای جامعه فرد مفیدی باشد، چرا که او کورکورانه عمل می‌کند و به هیچ‌وجه مورد قبول عقل نیست.» (Ibid, p.79) زندگی بدون عادات، به این معناست که ما از عقل خودمان استفاده می‌کنیم و در نتیجه آزاد خواهیم بود.

۳-۱-۵. خیال

هدف خیال «قدرت [ایجاد] شهودات است، حتی زمانی که هیچ متعلقی وجود نداشته باشد.» (Ibid, p.44) اموری چون استفاده از الکل، سبب تحریک قوه خیال می‌گردد. همچنین خیال می‌تواند توهمات جعلی و غیرقابل اجتناب را فعال کند. این امور باعث می‌شوند که انسان «تبدیل به بازیچه صرف این توهمات گشته، هیچ نظارتی بر عقاید خود نداشته باشد.» (Ibid) کانت به ما هشدار می‌دهد که خیال می‌تواند مانع از عمل ذهن در یادآوری آنچه که اتفاق افتاده است باشد. هنگامی که یک شخص مفاهیمی را که برای ادراکات خود ایجاد کرده است خیالی در نظر بگیرد، دچار اختلال ذهنی می‌شود.» (Ibid, p.85) از این رو به منظور حفظ آزادی، خیال باید توسط حافظه و فهم محدود گردد.

۲-۵. راهکارها

۱-۲-۵. فرهنگ^۲

اگر بحث کانت درباره موانع تحقق اخلاق در انسان بسیار گسترده است؛ اما مباحث مربوط به راهکارهایی که باعث ارتقا و رشد شخصیت اخلاقی می‌گردند بسیار کم است. یکی از این راهکارها فرهنگ و نزاکت می‌باشد. ما به خاطر ماهیت خاص انسانی، مستعد تأثیرپذیری از فرهنگ هستیم. این امر می‌تواند منجر به رشد شخصیت اخلاقی

². Imagination

². Politeness

انسان بشود. فرهنگ و نزاکت از طریق کنترل حس فریبکاری موجود در درون انسان او را در دستیابی به فضیلت یاری می‌کند. هم‌چنین نزاکت از طریق فرهیختگی و خویش‌تن‌داری به رشد اخلاقیات یاری می‌رساند. فرد با فرهنگ از خواسته‌های نابهنجار اجتناب کرده و از این طریق می‌تواند بر خود تسلط یابد و گامی به سوی فضیلت بردارد. هم‌چنین فرهنگ زمینه را برای اصل جامعه‌پذیری آماده می‌سازد؛ به این ترتیب که انسان‌ها برای اینکه بتوانند در یک سطح عادلانه و در یک جامعه متمدن در کنار انسان‌های دیگر زندگی کنند، باید انسان‌هایی متواضع و با فرهنگ باشند. (Frierson, 2003, p.57-58)

۲-۵. تعلیم و تربیت اخلاقی و رشد شخصیت

یکی از مباحث چشمگیر کانت درباره ماهیت انسان این است که از نظر او، ماهیت انسان توسط نوع خودش و در کنار انسان‌های دیگر شکل می‌گیرد. او هم‌چنین در این باره می‌گوید که

«انسان از طریق تعلیم و تربیت است که انسان می‌شود. او چیزی نیست جز آنکه تعلیم و تربیت از او می‌سازد.» (Kant, 1964, p.443)

لذا کانت ضمن تأکید مکرر بر نقش تعلیم و تربیت معتقد است که انسان باید خود را با استفاده از علوم و هنرها با اخلاق سازد. (Kant, 1974, p.324) از نظر کانت یک آموزگار نقش ویژه‌ای در تعلیم و تربیت اخلاقی دارد. او می‌تواند با بحث درباره مسایل عادی زندگی، قوه حکم {تأملی} دانش آموزان را تقویت کرده، از این طریق آن‌ها را به انجام عمل اخلاقی سوق دهد. فایده چنین چیزی این است که دانش آموزان، بویژه دانش آموزان کم‌تجربه، از این طریق می‌توانند با استقلال درباره خود بیندیشند و از تقلید در امور اخلاقی صرف نظر کنند.

«فرد مقلد فاقد شخصیت است؛ چرا که شخصیت عبارت است از خلاقیت در نحوه تفکر. رفتار یک فرد باشخصیت مبتنی بر اصول خودبنیاد است.» (Ibid, p.293)

وظیفه اصلی تعلیم و تربیت اخلاقی، رشد شخصیت است و « نشان بارز انسان به عنوان یک موجود عاقل و آزاد نیز، داشتن شخصیت اخلاقی است.» (Ibid, p.285) از

این رو نخستین وظیفهٔ تعلیم و تربیت، ایجاد شرایط لازم برای رشد شخصیت اخلاقی انسان است. (Kant, 1964, p.981) در نتیجه، کسب شخصیت نیک برای انسان از طریق تعلیم و تربیت حاصل می‌شود و از این طریق تأثیر عوامل بیرونی بر شخصیت فرد کاهش می‌یابد.

کانت شخصیت را « توانایی استفاده از قدرت انتخاب انسانی در جهت انجام اعمال براساس اصول و قوانین اخلاقی » (Frierson, 2003, p.46) تعریف می‌کند. پس داشتن شخصیت به معنای انجام اعمال برطبق اصول اخلاقی می‌باشد. از نظر کانت انسان‌های فاقد شخصیت را می‌توان به آسانی به سوی شر و بدی کشاند؛ در حالیکه برای نیک بودن باید برطبق اصولی عمل نمود که مطابق با امر مطلق متعین باشند. طبق نظر کانت، شخصیت را باید به دلیل اینکه تعیین کنندهٔ امور نیک و شر است، سطح والای اخلاق در نظر گرفت^[۵].

۶. کارکردهای اصلی راهکارها و موانع مذکور

پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که راهکارها و موانع تجربی ذکر شده به چه نحو منجر به رشد اخلاقی انسان‌ها می‌شوند؟ در ادامه به بررسی برخی کارکردهای این عوامل می‌پردازیم تا از این طریق نقش آن‌ها در اخلاق کانت برجسته‌تر گردد.

۶-۱. کارکرد معرفتی^۱

یکی از نخستین کارکردهای این عوامل نقش معرفت‌شناختی آن‌ها است. براساس این کارکرد، عوامل تجربی چون فرهنگ اجتماعی، نظام‌های سیاسی، تعلیم و تربیت اخلاق، به تعیین ویژگی‌های بارز اخلاق یک وضعیت یاری می‌رسانند. این عوامل تجربی می‌توانند خوب یا بد بودن را از نظر فرد پنهان سازند. به‌عنوان نمونه، تعلیم و تربیت می‌تواند به ما بیاموزد که با درک ویژگی‌های اخلاقی در یک موقعیت خاص، چگونه به انتخاب‌های صحیح دست بزنیم؛ اما از آنجایی که این عوامل به‌طور صرف، بر قوای

¹. Epistemic

شناختی انسان تأثیر می‌گذارند، فرد می‌تواند تحت تأثیر آن‌ها، به عمل بر طبق اصول صحیح یا اشتباه دست یازد. توجه به این عوامل به ما کمک می‌کنند که به دنبال درک ویژگی بارز اخلاقی موقعیت و جایگاه خودمان باشیم و از این رو دقت‌های احتمالی لازم را برای اعمال مورد نیاز و قابل قبول در نظر بگیریم. متعاقباً این امر به شکل‌گیری درک فاعل اخلاقی از جهان جهت داده، باعث می‌شود که او جهان را جهانی با ویژگی‌های اخلاقی دریابد. (Herman, 1993, p.71) در نتیجه این عواملی که ساختار حساسیت اخلاقی ما را تا اندازه‌ای معین می‌سازند، نه تنها بر ارزیابی موقعیت‌های گوناگون تأثیر می‌گذارند؛ بلکه می‌توانند به تحقیقات عملی نیز بیانجامند.

۶-۲. کارکرد ابزاری^۱

علاوه بر اینکه می‌توان نقش معرفتی را به این عوامل نسبت داد، می‌توان گفت که آن‌ها برای انجام اعمال نیک در جهان نه تنها لازم هستند؛ بلکه کاربرد نیز دارند. برای نمونه نظم پایدار سیاسی چارچوبی را فراهم می‌آورد که در آن فرد می‌تواند به تعهدات خود پایدار ماند و به دیگران نیز کمک کند تا به اهداف اخلاقی خود دست یابند و همچنین بر طبق فضایل به پرورش و تهذیب خود پردازند. تعلیم و تربیت خوب و آموزش فضایل، نقشی کاربردی در انتخاب شیوه‌های قابل‌تحسین برای اعمال اخلاقی می‌توانند داشته باشند. احساسات حقیقی در کمک به یک دوست و همچنین اجرای وظایف فرد در قبال خانواده بسیار ضروری هستند. از سوی دیگر، عواملی که فرد را از نظر فیزیکی، ذهنی و احساسی ضعیف و ناتوان می‌سازند، می‌توانند مانع از اجرای وظایف فرد گردند.

۶-۳. کارکرد سازندگی

هم‌چنین می‌توان گفت بعضی از عوامل تجربی نه تنها نقش ابزاری دارند، که از آن طریق می‌توان تعیین کرد که یک اراده و خواست چه باید بکند؛ بلکه اجزاء تشکیل‌دهنده یک اراده نیک را نیز شکل می‌دهند. بعضی از این عوامل شاید به‌هنگام انجام عمل نیک

¹. Instrumental

لازم باشند. به طوری که عمل نیک بالضروره به معنای انجام عمل با استفاده از این عوامل باشد. عضو یک جامعه یا فرهنگ می تواند نقش مهمی در انجام عمل نیک داشته باشد که به این منظور داشتن اراده نیک ضروری می باشد.

بنابراین می توان عوامل تجربی را به عنوان جزئی از یک اراده نیک در نظر گرفت که به تحقق اصول اخلاقی کمک می کنند. کانت در آموزه فضیلت بر این امر تأکید می ورزد که هر انسانی دو هدف اصلی دارد؛ یکی به کمال رساندن خودش است و دیگری سعادت دیگران. فرد می تواند خود را از طریق عواملی که به اراده نیک یاری می رسانند و نقش معرفتی و یا ابزارای دارند به کمال برساند. از این رو عوامل تجربی، نقش مؤثری بر انتخاب اهداف ضروری اراده نیک به شمار می روند و می توانند جزء تشکیل دهنده اراده نیک نیز محسوب گردند. علاوه بر این اگر این عوامل بر آگاهی ما از خوب یا بد بودن تأثیر دارند، پس می توان آن ها را به عنوان اجزای تشکیل دهنده اراده نیک در نظر گرفت. (به نقل از: Guyer, 1993, p.252)

۷. نتیجه گیری

بی شک بررسی انسان شناسی اخلاقی چندان هم کار آسانی نیست؛ چرا که اگر از بعد نظری به آن بنگریم، روشن نخواهد بود که مفهوم آزادی استعلایی، که کانت آن را در فلسفه انتقادی خود مطرح کرده بود، در مطالعه تجربی انسان، به عنوان موجودی که اعمال خود را آزادانه انجام می دهد، چه جایگاهی می تواند داشته باشد. از بعد عملی نیز، این رشته تحت تأثیر امور متعددی چون اخلاق، دین، تعصب های قومی و جنسی است که به طور مداوم اصول بنیادین آن را تهدید می کنند.

کانت در فلسفه اخلاق به دنبال نشان دادن این بود که «هدف انسان از انجام اعمال خود چیست؟» و در انسان شناسی نیز نشان می دهد که «انسان چگونه می تواند به این هدف دست یابد؟» در آنجا او هدف اصلی انسان از انجام اعمال خود را رسیدن به سطح «تابعیت از اصول اخلاقی» می دانست. حال در انسان شناسی راهکارها و موانعی را نشان می دهد که از طریق توجه به آن ها می توان به سطح تابعیت از اصول اخلاقی رسید. در واقع بدون انسان شناسی اخلاقی، همچون مسافرانی هستیم که نقشه ای نداریم؛ نه مقصد

خود را می‌شناسیم و نه راه رسیدن به آن را؛ چرا که نمی‌دانیم چگونه به اصول و تعهدات اخلاقی دست یافته، یا اینکه آن‌ها را چگونه، کی و کجا به کار گیریم. آن‌هایی که امروزه به دنبال ارائه نظریات اخلاقی مفید هستند، باید با دقت این قول کانت را مدنظر داشته باشند که «متافیزیک اخلاق، تنها یک بخش از اخلاق است. بخش دیگر آن کاربرد اصول اخلاقی است.» مسلماً کسانی هستند که ترجیح می‌دهند تا فلسفه اخلاق کانت را به دیده محض بنگرند؛ اما به یقین خود کانت چنین اعتقادی نداشته است.



پی‌نوشت‌ها

[۱] کانت با استفاده از شیوه‌های تجربی مشاهده و همچنین تعامل با انسان‌های دیگر، به بررسی اعمال و رفتار آزادانه انسان می‌پردازد. از این رو نه تنها شیوه مطالعاتی او تجربی است، بلکه موضوع آن نیز موضوعی تجربی به‌شمار می‌رود. او سرنوشت نهایی نوع انسان را «آزادی و اخلاق» می‌داند و در واقع با بررسی تجربی ماهیت انسان، بیشتر به دنبال نشان دادن راهکارها و موانع اخلاقی شدن انسان می‌باشد.

[۲] اینکه گفته شده است انسان‌شناسی کانت دانشی جهانی است، بر مبنای تقسیم‌بندی است که او خود در این رابطه از فلسفه ارایه داده است. وی فلسفه را به دو نوع اسکولاستیکی و جهانی تقسیم‌بندی کرده است و معتقد است که جغرافیای طبیعی و انسان‌شناسی پراگماتیکی، اجزای دانش جهانی را تشکیل می‌دهند. برای اطلاع بیشتر درباره این مفاهیم می‌توانید به اثر زیر مراجعه کنید:

Wilson, Holly. (2006). *Kant's Pragmatic Anthropology: Its Origin, Meaning and Critical Significance*. Albany: State University of New York. Chapter Six.

[۳] شاید در ابتدا این گفته کانت با دیگر گفته‌ی وی که «انسان‌ها را باید به‌عنوان هدف فی‌نفسه در نظر گرفت و نه به‌عنوان یک ابزار»، متناقض به نظر برسد؛ اما به واقع چنین نیست؛ چراکه این استفاده از دیگران همراه با زور و اجبار و یا فریب دیگری نیست؛ بلکه با این کار، خود باعث افزایش حس همکاری در بین انسان‌ها می‌گردد و این امر به نوبه خود به ثبات جامعه کمک می‌کند.

[۴] می‌توان گفت که تقریباً دیدگاه تمامی نوکانتی‌ها درباره اخلاق کانت این است که انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت، همان انسان‌شناسی اخلاقی اوست. در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Frierson, Patrick. (2003). *Freedom and Anthropology in Kant's Moral Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.

Chapter Four.

Guyer, Paul. (1993). *Kant and the Experience of Freedom: Essays in Aesthetics and Morality*. Cambridge University Press, Chapters Nine and Ten.

[۵] کانت در انسان‌شناسی، توصیه‌های عملی را نیز برای رشد شخصیت بیان کرده است. این توصیه‌ها عبارتند از: (۱) به عمد دروغ نگوئید. (۲) تعهدات خود را زیر پا نگذارید. (۳) تهمت نزنید. (۴) از افراد فاسد و تبه‌کار و مجالسی که این افراد در آن حضور دارند، دوری کنید. (۵) به شایعات توجه نکنید.



منابع

- Frierson, Patrick. (2003). *Freedom and Anthropology in Kant's Moral Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Guyer, Paul. (1993). *Kant and the Experience of Freedom: Essays in Aesthetics and Morality*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Herman, Barbara. (1993). *The Practice of Moral Judgment*. Harvard University Press.
- Kant, Immanuel. (1964). *Education*. Translated by Annette Churttton. The University of Michigan.
- _____ (1974). *Anthropology from a Pragmatic Point of View*. Translated by Mary Gregor. The Hague: Martinus Nijhoff.
- _____ (1987). *Critique of Judgment*. Translated by W.S. Plahar. Indianapolis: Hackett Publishing.
- _____ (1991). *The Metaphysics of Morals*. Translated by Mary Gregor. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (1993). *Grounding for the Metaphysics of Morals*. Translated by James W. Ellington. Indianapolis: Hackett Publishing.
- _____ (1997). *Lectures on Ethics*. Translated by Peter Heat. Cambridge: Cambridge University Press.
- Louden, Robert. (2009). *Kant's Human Being*. New York & Oxford University Press.
- Wilson, Holly (2006). *Kant's Pragmatic Anthropology: Its Origin, Meaning and Critical Significance*. Albany: State University Press.
- Wood, Allen W. (1999). *Kant's Ethical Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.